



«بی تابستان»، نمایشی از امیر رضا کوهستانی

کلارا نیره^۱

ترجمه رزیتا عیلانی

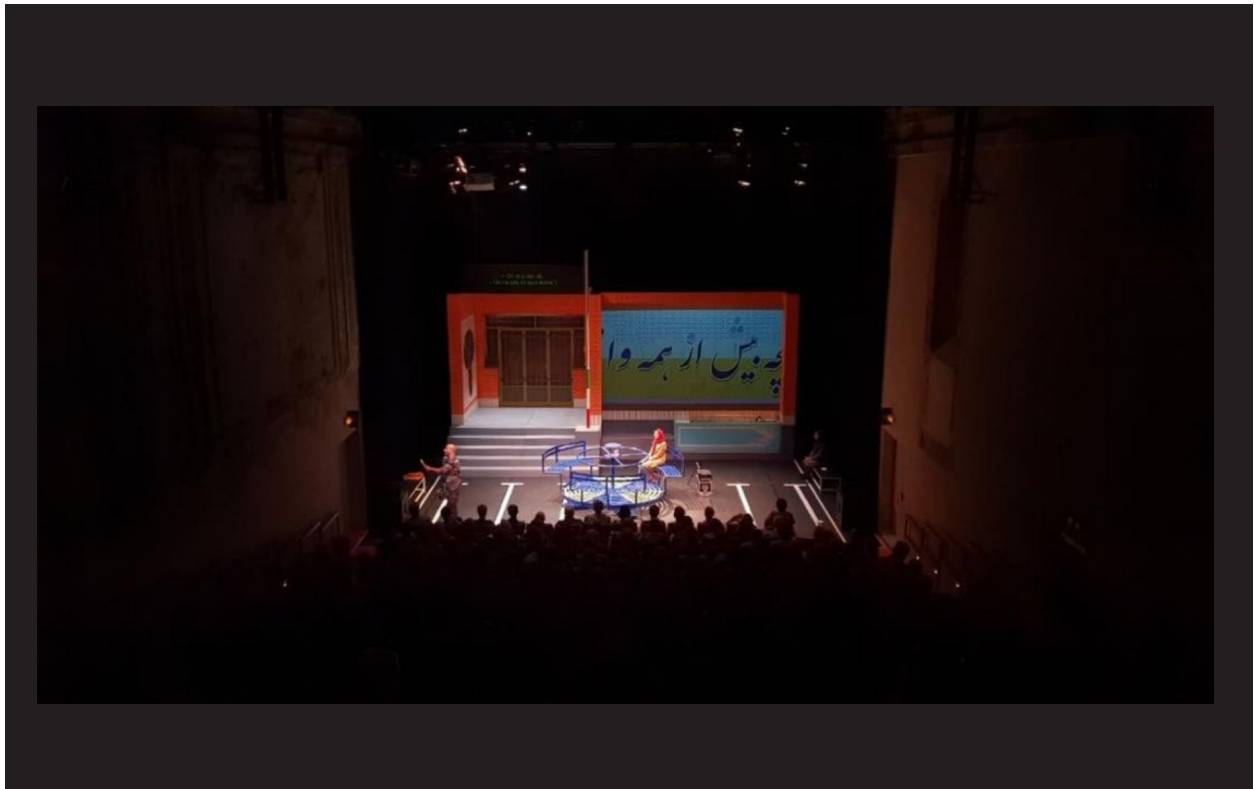
نمایش «بی تابستان» اثر امیررضا کوهستانی در چارچوب فستیوال هنر بروکسل، ماه می ۲۰۱۸ در تئاتر ملی بروکسل به اجرا درآمد. توسط گروهی از ایران و با داستانی که از مرزها گذشته است، در ماجرای این نمایش که در ایران می‌گذرد، در یک مدرسه خصوصی دخترانه، والدین دانش‌آموزان در مورد آینده فرزندانشان صحبت می‌کنند. آنها مدارس دولتی و خصوصی را با هم مقایسه می‌کنند و در مورد انتخاب درس‌ها، ممنوعیت یادگیری زبان‌های خارجی، شهریه و غیره گفت‌وگو می‌کنند.

روایت نمایش

ویژگی‌های صحنه را می‌توان این‌طور توصیف کرد: چرخ و فلکی در وسط، دری با پرده‌های سفید و یک نردبان کوچک. در دکور حیاط، دیواری است که داستان روی آن نوشته خواهد شد، پاک می‌شود و بعد دوباره نوشته می‌شود. در پایین دیوار، آبخوری‌های مخصوص کودکان و علامت‌های سفیدی است که صف بستن دانش‌آموزان قبل از شروع دوباره کلاس را نشان می‌دهند. دو نیمکت در کنار صحنه بیرون از زمین بازی وجود دارد که هنرپیشه‌ها روی آنها نشسته‌اند، چراغ‌ها کم‌کم خاموش می‌شوند. سکوت حکم‌فرما می‌شود و داستان جان می‌گیرد.

سالن در تاریکی فرو رفته است، نمایش شروع می‌شود، همه ساکت می‌شوند. موسیقی متن حال و هوای دکور کودکانه را که کمی هم نوستالژیک است، از بین می‌برد. مردی روی چرخ و فلک نشسته است و میله مرکزی را به آرامی با دستانش می‌چرخاند. کم‌کم، حیاط روشن می‌شود، سایه دو زن ظاهر می‌شود که در مورد مدرسه حرف می‌زنند. یکی از آنها مادر یک دانش‌آموز است و دیگری ناظم مدرسه. همه چیز سر جای خود است، بلافاصله وارد دنیای قصه می‌شویم، داستان آغاز می‌شود.

متوجه می‌شویم که مرد روی چرخ و فلک، نقاش مدرسه و یکی از معلم‌هاست که به لطف زنش که ناظم است، به مدرسه راه یافته، او نقاشی کودکانه‌ای را روی دیوار مدرسه شروع کرده که نماد آن در این فضای خاص قلمویی در گوشه حیاط است. طی زمانی که نقاش کار می‌کند، نقاشی به کمک یک پروژکتور روی دیوار حیاط ظاهر می‌شود. داستان نوشته می‌شود. زمان می‌گذرد.



مجدد او. با وجود سیل اتهامات قبلی که به معلم وارد شده بود، متوجه می‌شویم که معلم، تحت فشار، تسلیم شده و برای ملاقات دانش‌آموزش به خانه او رفته است تا به مادری دلگرمی و اطمینان ببخشد که ناتوان است، تا خود را به جای فرزندش بگذارد و او را در مسیری منطقی همراهی کند. درمی‌یابیم که کودک فقط در کلمات «آدم بزرگ‌ها» حضور دارد. او فقط در آخر داستان ظاهر می‌شود و تصویرش روی دیوار می‌افتد، مادرش از صحنه خارج می‌شود تا رشته سخن را به دختر بسپارد و اجازه بیان افکارش را به او بدهد. تصویر قوی است. سه بازیگر اصلی روی چرخ و فلک نشسته‌اند، موسیقی اضطراب‌آوری شروع می‌شود که هنگام بالا رفتن پرده، یادآور دوران کودکی از دست‌رفته‌ای بود. این موسیقی مبهوت‌مان می‌کند، وادارمان می‌کند تا در مورد منطق نمایش فکر کنیم و سؤالاتی برایمان مطرح می‌کند.

نگاه تحلیلی

با دیدن این نمایش، درمی‌یابیم که سه بازیگر صحنه هر یک مصداق مدل و مفهومی جهانی هستند. ناظم: مجری نظم و

معلم رفته است و مادر با ناظم صحبت می‌کند. دختر او عاشق معلمش شده و این موضوع مادر را نگران می‌کند. ناظم سعی می‌کند با این توضیح به مادر اطمینان بدهد که این، یک رویای کودکانه است و زود می‌گذرد و فقط مرحله‌ای در رشد اوست، مثل بقیه دختران جوان که در زمان بلوغ عاشق و شیفته یک هنریپیشه می‌شوند و بعد او را فراموش می‌کنند. اما مادر پاسخ می‌دهد که مثل این حالت نیست، چون این مرد فردی در زندگی روزمره دخترش است و آن دختر، خود را می‌بیند که با معلمش ازدواج می‌کند و از این تخیلات نقاشی‌هایی می‌کشد. مادر در نگرانی‌هایش معلم را متهم می‌کند که به عمد دخترش را تحریک کرده که عاشق او بشود.

زمزمه‌های عصبانی سالن را فرا می‌گیرد. به تدریج طی بحث، برخی بلند می‌شوند و صداهایی شنیده می‌شود که پنهانی متهم می‌کنند. سؤالات و ترس‌های مادر بحثی را به دنبال دارد که غیرمستقیم چیزهایی می‌گوید و ناگفته‌ها از هر نفسی برمی‌خیزد. زمان می‌گذرد. مرد برمی‌گردد. سه بازیگر اصلی دوباره در همان محل جمع می‌شوند. مادر می‌رسد و با دسته‌ای گل در دست از معلم معذرت‌خواهی می‌کند. در این جا هم سمبل و نشانه با ما حرف می‌زند. مادر درخواستی دارد. این جا هیچ چیز بی‌معنی نیست. هر عملی یک هدف خاص دارد. دختر او، بیمار، بی‌رمق و بی‌جان به خاطر عشق به معلمش، افسرده است و چیزی نمی‌خواهد جز دیدار

نگهبان مکان که ارتباط بین مکان و مردم را موجب می‌شود. معلم؛ مهمان ناخوانده، مذکر، نقاش، رویا و تخیل. مادر: نگرانی، ترس و در مواجهه با موقعیتی نامتعارف. مدل‌ها در این نمایش، نقشی کلیدی ایفا می‌کنند. به ما امکان می‌دهند تا دیدگاه‌های مختلفی را بشناسیم، تا خودمان را در این شخصیت‌ها بازیابیم یا برعکس در جبهه مخالف افکار و عقاید آنها قرار گیریم. در این جست‌وجوی هویت است که سؤالاتی برایمان مطرح می‌شود.

امیررضا کوهستانی و گروهش به این موضوع واقف هستند. تجزیه و تحلیل رفتارهای کلامی و حرکات بازیگران بر این موضوع صحنه می‌گذارد و به ما اجازه می‌دهد تا ناگفته‌ها را ببینیم، ناگفته‌هایی که حضور مداومشان متن ثانویه‌ای را به وضوح برایمان آشکار می‌کنند. دنبال افکار تیره و تار در کلماتی می‌گردیم که به نظر می‌رسد به وضوح و شفاف بیان می‌شوند. هر حرکتی معنادار است و اطلاعاتی در اختیارمان می‌گذارد. تجزیه و تحلیل حرکات به ما این امکان را می‌دهد که خوانشی صریح و روشن‌تر از روایت داشته باشیم و از سختی آنچه که باید از زبان مبدأ بفهمیم، می‌کاهد. اگرچه نمایش با زیرنویس هلندی و فرانسوی اجرا شده، اما آنچه که به ما اجازه می‌دهد تا در دنیا و کلام امیررضا کوهستانی غرق شویم، همان صحنه است. در واقع ما با تئاتری پر از نماد مواجه هستیم.

دیوار، نمایانگر زمانی است که می‌گذرد. پرسوناژها نقش‌های منحصر به فردی دارند. به عبارتی ما در یک جلسه نقد واقعی شرکت می‌کنیم. با دنبال کردن داستان نمایش، سؤالات متعددی ما را به چالش می‌کشد: چه نظام آموزشی برای فرزندم مناسب است؟ برای او چه چیزی آرزو می‌کنم؟ چه آموزش‌هایی می‌خواهم به او بدهم؟ چه ارزش‌هایی باید به او آموزش داده شود؟ چطور به بهترین نحو او را در مسیر رشدش همراهی کنم؟ بدین ترتیب تماشاچی خود را در نمایش می‌بیند و داستان به او انتقال می‌یابد. به مدد بازی بازیگران، ریتم آرام و کارگردانی قوی و باثباتی که ما را با تمام وجود در مکانی مشخص و سناریویی واضح و روشن قرار می‌دهد و به زمان حال می‌کشاند، مکالمه‌ها قابل درک است و این تئاتر با زبان جهانی با ما سخن می‌گوید. این‌جا دیگر زبان یک مانع نیست، بلکه بیان یک ملت و سؤالات اوست.

بروکسل، این پایتخت اروپایی، پیام‌های بسیاری را دربردارد و انتخاب این شهر برای چنین موضوعی، چالش‌هایی را پیش روی‌مان قرار می‌دهد و ما را در مورد نوع و نحوه نگرش به آموزش به چالش می‌کشاند. زیرا که یادگیری حد و مرزی نمی‌شناسد. تنها مانعی که در مقابلش است، محدودیت‌های فکری ماست. بازی ناگفته‌ها به ما امکان می‌دهد تا افکار و تخیلات خود را آگاهانه مورد سؤال قرار دهیم. این جادویی است که بی‌تابستان پیش روی ما قرار می‌دهد، نمایشی که در دنیا می‌گردد و دیگر دلایلی برای ما پوشیده نیست.



Malgré les coups d'éclats des précédentes accusations, on apprend que lui, a cédé sous la pression et a rendu visite à son élève, chez elle pour rassurer une mère incapable de se mettre à la place de son enfant et de l'accompagner dans une démarche raisonnable.

On remarque que l'enfant n'est présente que dans les mots des « grandes personnes ».

Elle n'apparaîtra qu'à la fin de la pièce, projetée sur le mur ; sa mère s'effacera pour lui prêter sa bouche et la laisser s'exprimer.

L'image est forte, les 3 protagonistes sont assis sur le tourniquet, la musique angoissante qui nous rappelait une enfance disparue au levé de rideau ressurgit, nous laissant quoi et faisant raisonner le spectacle et les questions qu'ils nous posent.

On remarque que les 3 personnages mis en scène sont des archétypes.

La surveillante: *La détentrice de l'ordre et la gardienne du lieu, le lien entre le lieu et les gens*
 L'instituteur: *L'intrus, le masculin, le peintre, le fantasme*

La mère : *L'inquiétude, la peur, l'incompréhension.*

Ici, les archétypes jouent un rôle clefs.

Ils nous permettent d'accéder à différents points de vue. De nous identifier au(x) personnage(s) ou au contraire de nous opposer à leurs pensées. C'est à travers cette identification qu'apparaissent nos questionnements.

Amir Reza Koohestani et sa troupe en sont conscients ; la décomposition des corps dans l'adresse verbale et le mouvement soutiennent le propos et nous laisse entrevoir des non-dits, dont la présence constante nous révèle un sous-texte très explicite.

On joue à chercher les pensées sombres dans

les paroles qui semblent s'exprimer clairement. Chaque mouvement est précis et nous livre une information. Le travail de la décomposition du mouvement nous permet une lecture plus claire et compense avec la difficulté que nous avons à comprendre la langue originelle. Car bien qu'elle soit sous titrés en néerlandais et en français, ce qui nous permet de plonger dans l'univers et le propos d'Amir Reza Koohestani, c'est bien la scène.

Nous sommes dans un théâtre de symboles. Le mur représente le temps qui passe. Les personnages ont des fonctions précises. Nous assistons à une véritable critique, en suivant l'intrigue, différentes questions nous interpellent

« Quelle éducation pour mon enfant? »

« Qu'est-ce que je souhaite pour mon enfant ? »

« Quels enseignements veux-je lui donner ? »

« Quelles valeurs doivent-elles lui être inculquées ? »

« Comment l'accompagner au mieux dans son bon développement ? »

le spectateur se projette alors et l'histoire se transmet. Grâce aux jeux d'acteurs précis, au rythme lent, grâce à une mise en scène stable qui nous plante au cœur d'un lieu définit et à une scénographie explicite, qui nous emmène dans un présent actuel ; le propos est lisible et ce théâtre nous parle dans un langage universel.

La langue n'est plus une barrière mais l'expression d'un peuple et de son questionnement. Bruxelles, capitale européenne est porteuse de biens des messages et le choix de cette ville pour un tel sujet renforce le questionnement et nous interroge sur nos façons de concevoir l'éducation.

Car l'apprentissage ne connaît pas de frontières. Le seul obstacle qu'il connaît est notre limitation de pensée. Le jeu des non-dits nous permet une remise en question introspective et l'imagination fuse. C'est là la magie que donne à voir « Summerless » un spectacle qui fait le tour du monde, pour des raisons qui ne nous sommes plus inconnues.

La salle est plongée dans le noir, ça commence, tout le monde se tait. Une musique d'ambiance pause un décor enfantin légèrement nostalgique. Un homme est assis sur le tourniquet et tourne lentement la barre centrale avec ses mains.

Peu à peu, la porte à jardin s'éclaire dégageant 2 silhouettes de femmes qui parlent de l'établissement scolaire. L'une est parent d'élève, l'autre est surveillante. Le cadre est posé, on est tout de suite immergé dans l'univers du récit. L'histoire commence.

On apprend que l'homme sur le tourniquet est le peintre de l'école et l'un des professeurs, entré grâce à sa femme surveillante. Il se met à peindre un dessin enfantin sur le mur de l'école symbolisé ici dans l'espace définit par le pinceau dans le vide à jardin. Pendant que le peintre travaille, le dessin apparaît sur le mur à cour grâce à une projection.

L'histoire s'écrit.

Le temps passe.

Le professeur s'en est allé et la mère discute avec la surveillante. Sa fille est tombée amoureuse de son professeur et cela inquiète la mère. La surveillante tente de rassurer la mère en lui expliquant que c'est un fantasme d'enfant et que cela va lui passer, que ça n'est qu'une étape dans son développement comme pour les jeunes filles qui, admiratrice d'une star en sont fan durant l'adolescence et puis l'oublie.

La mère rétorque que ça n'est pas pareil car l'homme est une personne du quotidien de sa fille et que cette dernière se voit marier avec son instituteur et en fait des dessins. La mère accuse-à travers ses inquiétudes-le professeur d'avoir intentionnellement incité sa fille à tomber amoureuse de lui. La colère gronde au dedans. Au fur et à mesure de la discussion, les corps se tendent et l'on entend certaines accusations sous-jacentes, les questions et peurs de la mère entraînent une discussion qui tourne autour du pot et où les non-dits fusent entre chaque respiration.

Le temps passe.

L'homme revient.

Les 3 protagonistes sont à nouveau réunis dans le même lieu. La mère arrive en présentant ses excuses à l'ex instituteur, un bouquet de fleur dans les mains. Là, le symbole encore nous parle. La mère a une requête, ici rien n'est gratuit. Chaque action a un objectif précis. Sa fille, malade, mourante d'amour pour son professeur est déprimée et ne veut plus rien d'autre que de le revoir.



Summerless :

Un regard sur une pièce de théâtre de Amir Reza KOOHESTANI

Clara NEYRET ¹

*La pièce se joue à Bruxelles au théâtre National,
dans le cadre du Kunstenfestivaldesarts
du Mardi 22 mai 2018 - Samedi 26 mai 2018*

*La troupe vient d'Iran et traverse les frontières avec une histoire, cette
histoire.*

*En Iran, dans une école primaire pour jeunes filles ; des parents d'élèves
discutent de l'avenir de leurs enfants. Ils comparent l'éducation public et
privée, le choix des matières, l'interdiction d'apprendre à parler les langues
étrangères, le coût ...*

Sur le plateau, il y a un tourniquet au centre, une porte d'entrée avec des rideaux blancs- et un petit escalier à jardin. A cour, un mur-sur lequel l'histoire s'écrira, s'effacera et se réécrira. En dessous des lavabos adaptés aux enfants et des marques blanches marquant les rangs avant la reprise des cours. Deux bancs sont présents en bord de scène à l'extérieur du « plateau de jeu » les acteurs s'y assoient, jeu off ou transition douce vers le off, l'écoute est forte et nourrie l'histoire.

1. Comédienne, Diplômé en Arts et Techniques de l'Acteur à Paris XVIIIème au sein de l'Ecole Claude Mathieu.